

تربیت انسان در پرتو انسان‌شناسی صدرایی

Human nurture in the Shadow of Sadrai Anthropology

Naser Momeni*

ناصر مؤمنی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۰۹

چکیده

Abstract

From the distant past, Human and Recognition of his aspects has been considered by thinkers in the field of religion, ethics, philosophy and mysticism, but this issue is very outstanding, from the perspective of Mulla Sadra, who has explained this doctrine with regard to religious, moral, philosophical and mystical approaches. In his philosophical approach, which is more related to the supernatural aspect of human and his competences, the essence and truth of Human has an integrity and unity that includes, not only all the anthropological, the animal and vegetable levels, but it represents all of the truths of the being. In this comprehensive anthropology, which is justified only by the intellectual foundations of Sadra, Human embraces a wide range of existents, from the weakest to the strongest and he can lead to his own competencies worthy and the succession of God, through the knowledge, the insight and the morality, which in the natural course of movement, shapes his identity. Of course, if he fail and neglect, he would put himself on a decreasing trend as well as a great losing. Since our conception of human and his position affects in all aspects of our lives and influence our orientation, and because of the importance of philosophical bases in the humanities, this paper attempts to explore Sadrai anthropology, as one of the most important theoretical bases of "nurture", through descriptive- Analytical method, and to point the possible consequences in this connection.

انسان و شناخت ابعاد وجودی او از دیرباز مورد توجه اندیشمندان حوزه دین، اخلاق، فلسفه و عرفان بوده است. در حکمت متعالی صدرایی که با نگاه به رویکردهای دینی، اخلاقی، فلسفی و عرفانی و با هدف تفاهم این مشرب‌ها تبیین شده است نیز این مسئله جایگاهی ویژه دارد. در رویکرد فلسفی ملاصدرا، که بیشتر ناظر به جنبه فراطبیعی انسان و شایستگی‌های اوست، اصل و حقیقت آدمی دارای وحدت و جامعیتی است که نه تنها جامع همه مراتب انسانی، حیوانی و نباتی است، بلکه باز نمود تمامی حقایق هستی است. در این انسان‌شناسی فراگیر، که تنها با مبانی فکری صدرایی موجه می‌گردد، انسان طیف گسترده‌ای از ضعیف‌ترین مراتب اشیا تا قوی‌ترین را در بر می‌گیرد و می‌تواند با دانش و بینش و اخلاق پسندیده، که در سیر طبیعی حرکت، هویت او را شکل می‌دهد، خود را به کمالات شایسته و مقام جانشینی خدا برساند و البته در صورت کوتاهی، خود را در سیر نزولی قرار داده، گرفتار خسروانی بزرگ خواهد کرد. از آنجا که نوع نگاه افراد به انسان و جایگاه او، در تمامی شئون زندگی آنها تأثیرگذار است و به آن جهت می‌دهد، به دلیل اهمیت مبانی فلسفی در علوم انسانی، در این مقاله کوشش می‌شود انسان‌شناسی صدرایی به مثابه یکی از مهم‌ترین مبانی نظری «تربیت»، با روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گیرد و به پیامدهای احتمالی آن در این رابطه اشاره شود.

Keywords: Anthropology, human integrity, Human dignity, the bases of nurture, Mulla Sadra.

واژگان کلیدی: انسان‌شناسی، جامعیت انسان، کرامت انسانی، مبانی تربیت، ملاصدرا.

مقدمه

شناخت انسان و ابعاد وجودی او از گذشته‌های دور مورد توجه فیلسوفان و اندیشمندان بوده و فکر آنان را به چالش کشیده است. اینکه حقیقت انسان چیست؟ اگر روح وجود دارد، حقیقت آن چیست و چه نسبتی با بدن دارد؟ طبیعت آدمی نیک است یا بد؟ استعدادهای خوب و بد انسان تا چه اندازه است؟ ... از مهم‌ترین پرسش‌های پیش روی اهل اندیشه بوده و هست و آنان کوشیده‌اند متناسب با مبانی فکری خود، برای هر یک از این پرسش‌ها پاسخی بیابند.

در مغرب زمین فیلسوفان بزرگی همچون سقراط، افلاطون، ارسطو، آگوستین، دکارت، لایب‌نیتس، بارکلی، هیوم، کانت و پیروان آنها، به بُعد تجربه‌ناپذیر آدمی به‌عنوان یکی از مسائل درجه اول فلسفه می‌نگریستند. به‌عنوان نمونه، ارسطو در این باره می‌گوید «هر دانشی به چشم ما زیبا و ستودنی است. با این همه، دانشی را بر دانش دیگر رحجان می‌نهیم یا از آن رو که دقیق است یا از آن رو که موضوع بحث آن عالی‌تر و در خور ستایش بیشتر است. به این دو سبب، شایسته است که مطالعه نفس را در مقام اول جای دهیم» (ارسطو، ۱۳۷۹: ۴۰۲ الف ۱).

همچنین در همه ادیان، یکی از کلیدی‌ترین مسائل، روح و حقیقت آن است و از آنجا که نفس و روح انسان، هم صبغه دینی و اعتقادی دارد و هم فلسفی، توجه ویژه اندیشمندان جهان اسلام را به خود جلب کرده است. بنابراین کمتر اندیشه‌وری را می‌توان یافت که به نحوی به شناسایی این موجود نیندیشیده باشد. به همین دلیل این بُعد انسان در تمامی نظام‌های منسجم فلسفی، اعم از شرقی و غربی و دینی و غیردینی، از جایگاه بالایی برخوردار است. شناخت ساختار وجودی انسان بیشتر از آن جهت ارزشمند است

که بسیاری از شناخت‌های دیگر مبتنی بر آن هستند و جهت‌گیری هر یک از این نظام‌های فکری، متأثر از نوع نگاه آنها به انسان و ارزش او در نظام آفرینش است.

استعدادها، توانمندی‌ها و جایگاه انسان نیز از بحث‌هایی است که با نگاه به رویکردهای اومانیستی و انسان‌باورانه معاصر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و ضرورت دارد دیدگاه اندیشمندان مسلمان از این منظر بیشتر مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. اما مسئله مهم‌تر، رهیافت کاربردی انسان‌شناسی است که تاکنون کمتر مورد توجه بوده است. بر اساس این رویکرد، می‌توان گفت شناخت بهتر حقیقت، استعدادها و جایگاه انسان، در رفتار انسان‌ها تأثیرگذار است و می‌تواند چراغ راه پرورش ذهنی، روانی، اخلاقی و مذهبی آنان گردد. انسان‌شناسی از این منظر، از آن جهت می‌تواند سودمند باشد که هم کارکرد شناختی دارد و هم رفتاری، و در واقع بین مقام نظر و عمل پیوند می‌زند.

در این میان، یکی از مهم‌ترین مسائلی که باید با این رویکرد وجهه همت قرار گیرد، امر تربیت به‌ویژه تربیت اخلاقی افراد جامعه است. نظر به اینکه در این زمانه با دیدگاه‌های گوناگون انسان‌شناختی از سوی مکتب‌های متعدد فکری مواجهیم و امواج تبلیغی از هر سو بر سرمان فرو می‌ریزند، هم شناخت درست انسان مشکل گردیده و هم تربیت درست و متناسب با شأن انسانی و اخلاق پسندیده بسیار سخت شده است. از این رو، لازم دیده شد که دیدگاه‌های یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان روزگار درباره انسان، که در واقع تجمیعی از نگرش‌های دینی، عرفانی و فلسفی است، مرور شود تا افزون بر شناخت بهتر انسان از این رهگذر، پیامدهای تربیتی آن نیز به‌عنوان گامی کوچک در مسیر رویکرد میان رشته‌ای، تبیین شوند.

۱. اهمیت انسان‌شناسی نزد ملاصدرا

انسان‌شناسی در ادیان الهی به‌ویژه دین اسلام جایگاهی ممتاز دارد و خودشناسی، که هم سرآغاز و هم سرانجام انسان‌شناسی است، از ضروری‌ترین مسائلی است که بر آن تأکید فراوان شده است. این مسئله افزون بر فلسفه و دین، در عرفان نیز بسیار شاخص است. صدرالمآلهین که هم از آرای فیلسوفان پیش از خود بهره برده و هم با تجربیات عرفانی به‌خوبی آشنایی دارد و خود نیز از آن تجربیات بی‌نصیب نبوده است، با تکیه بر مبانی فکری و اعتقادی خود، تحلیل جامعی از حقیقت انسان و توانمندی‌های فراطبیعی و جایگاه انسان ارائه می‌دهد. در نظر او شناخت ابعاد وجودی انسان که بیشتر معطوف به بُعد تجربه‌ناپذیر، یعنی روان آدمی و مسائل مربوط به آن است، کلید فهم همه دانش‌ها است (ملاصدرا، ۱۳۸۴: ۱۶). شاید با همین ذهنیت، او توصیه معروف سقراط را این‌گونه روایت می‌کند: روایت شده است که خدا هیچ کتاب آسمانی را نفرستاد مگر آنکه در آن آمده است: «ای انسان! خود را بشناس!» (همو، ۱۳۶۲: ۴). این توصیه در پرتو گفتار حافظ شیرین سخن بهتر، قابل درک است:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است

طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

آنچه در گفتار پیشوایان بزرگ اسلام بیشتر مورد

تأکید قرار گرفته، نقش این مسئله در امر خداشناسی

است. ملاصدرا روایات مربوط به رابطه خودشناسی

و خداشناسی را مورد توجه قرار داده و به

مناسبت‌های مختلف به نقل و توضیح آنها می‌پردازد.

از نگاه او آخرین مرتبه در شناخت خدا، شناخت

آدمی است. قرآن می‌فرماید: «لاتکونوا کالذین نسوالله

فانسیهم انفسهم» (حشر: ۱۹) که عکس نقیض آن

چنین می‌شود: هر کس خود را بشناسد خدای خود را خواهد شناخت و جهل به خود نتیجه‌ای جز جهل به حق ندارد (همو، ۱۳۶۰ الف: ۲۴۴ و ۲۴۸). فراتر از این، او نفس را که در بر گیرنده حقیقت انسان است، مادر حکمت و سعادت و اصل فضیلت‌ها، مادر صناعت و معرفت‌ها و پس از اثبات مبدأ اعلی و یگانگی او، شریف‌ترین دانش‌ها می‌داند که هر کس نسبت به آن ناآگاه باشد، هر چند در علوم دیگر مهارت داشته باشد، شایسته نام حکیم نیست^(۱) (همو، ۱۳۱۳: ۷؛ همو، ۱۳۶۲ الف: ۱۶-۱۳؛ همو، ۱۳۶۲ ب: ۳).

از این رو، علم‌النفس که به شناخت مهم‌ترین بعد انسان می‌پردازد، در نظر ملاصدرا از جایگاه بالایی برخوردار است و به همین دلیل درباره اهمیت آن به تفصیل بحث کرده است. از نگاه او شناخت انسان به‌ویژه معرفت نفس، همچون قرائت کتابی است که نتایج فراوانی را در بر دارد و در برگیرنده حکمت است. از طریق آن، به شرط رفع حجاب‌ها، آدمی به اصل و حقیقت هستی پی می‌برد و شایسته معرفت حقیقت موجودات می‌گردد، درهای آسمان بر او گشوده می‌شود و فرشتگان از هر دری بر او وارد می‌شوند و با چشم حقیقت‌بین به اشیا می‌نگرد (همو، ۱۳۶۳: ۵۵۶؛ همو، ۱۳۶۰ ب: ۲۳۱-۲۳۰ و ۲۵۵).

فضیلت‌های شناخت روان انسان در اسرار الآیات این‌گونه خلاصه شده است: نفس انسان مجموع همه موجودات است، همه چیزهای دیگر به واسطه آن شناخته می‌شوند و هر که به آن ناآگاه باشد از همه چیز بی‌خبر است. بنابراین با شناخت آن، جهان شناخته می‌شود و با شناخت جهان خدا شناخته می‌شود (همو، ۱۳۶۰ الف: ۲۴۸). پس طبیعی است که در نظر ملاصدرا انسان‌شناسی و به‌ویژه شناخت بُعد تجربه‌ناپذیر آن، و نقش آن در معرفت و رفتار آدمی اهمیت ویژه‌ای دارد. او با

نگاهی جامع‌نگرتر از دیگران به این مسئله پرداخته و آن را مبنای بسیاری از مسائل فلسفی خود قرار داده باشد.

ملاصدرا با اشاره به خلسه‌ای که برای سهرودی پیش آمده است، می‌گوید: «آن ایجاب می‌کند که انسان اولاً درباره علم خود به ذات و قوا و آلات خود بحث کند و سپس به علمی که ذاتاً از آن مجردتر است و به اشیای صادر از آن پردازد» (همو، ۱۳۱۳: ۳۲۶-۳۲۵). با دقت نظر در اندیشه‌های ملاصدرا، ارزش شناخت انسان بیش از پیش نمایان می‌شود و این پیام را به ما می‌دهد که آن، تنها مسئله گذشته ما نیست بلکه در حال و آینده و البته با رویکردهای جدید، بیشتر به آن نیاز داریم.

۲. مروری بر جایگاه انسان از نگاه ملاصدرا

انسان تاکنون از زوایای مختلف فلسفی، دینی، عرفانی و علمی مورد توجه قرار گرفته و اندیشمندان و دانش‌پژوهان کوشیده‌اند متناسب با مبانی فکری خود، او را مورد توجه قرار دهند. در این میان، ملاصدرا از سویی وارث سنت غنی اسلامی، یعنی آیات قرآنی، روایات متعدد و همچنین فرهنگ اسلامی طی چندین قرن، به‌ویژه آرای سهروردی و ابن‌عربی است که درباره حقیقت و اهمیت نفس بیان شده است و از دیگر سو، جامع اندیشه‌های فیلسوفان یونان، به‌ویژه نظریات ارسطو، افلاطون و فلوپین. بنابراین انسان‌شناسی صدرایی مجموعه‌ای از مشرب‌های دینی، عرفانی و فلسفی و در واقع تلاشی در جهت هماهنگ ساختن آنها با یکدیگر است.

صدرالمتألهین در انسان‌شناسی، با آنکه همانند بسیاری دیگر از اندیشمندان مسلمان در تعریف و بیان خصوصیات روان آدمی از روش یونانی پیروی کرده و حتی فراتر از آنان روان آدمی را در آغاز جسمانی و برخاسته از ماده دانسته است، سرانجام انسان را مجرد و بی‌نیازی از ماده می‌داند.

او با توجه به سخنان پیشوایان بزرگ دینی و تحت تأثیر آموزه‌های عرفانی و با نگاه به بُعد فراطبیعی آدمی، حقیقت انسان را چنان توصیف می‌کند که از توان درک و فهم عادی خارج است. از این‌رو، در نظر او جایگاه انسان در بین سایر موجودات بسیار برجسته است.

از دیدگاه صدرالمتألهین، غایت نهایی برای ایجاد جهان جسمانی و موجودات آن، آفرینش انسان و غایت آفرینش انسان، مرتبه عقل مستفاد، یعنی مشاهده معقول‌ها و مبدأ اعلی است (همو، ۱۳۶۰: ۲۰۷). از نظر او عالم انسانی نسخه مختصر کل عالم هستی است و آنچه غیر از اوست، همگی جزئی از انسان کامل خواهد بود. پس انسان کتاب جامع و کامل و مجموعه مختصری است که همه آیات خداوند و تمامی معانی کتاب‌های آسمانی به‌اختصار در آن وجود دارد (همو، ۱۳۶۳: ۴۹۸ و ۶۱۳؛ همو، ۱۴۱۰: ۶/ ۲۹۶ و ۳۷۷). بنابراین هر کس در این کتاب و آیاتش تأمل کند، مطالعه کتاب کبیر و معانی و اسرارش برای او آسان می‌شود (همو، ۱۴۱۰: ۷/ ۱۸۴). به این وجه، می‌توان گفت حقیقت آدمی عصاره جهان و حتی نسخه الهی (همان: ۶/ ۲۹۶)، عالم صغیر (همان: ۳/ ۱۷۶؛ ۷/ ۱۸۰)، رازی از رازهای خداوند (همو، ۱۳۶۰: ۲۵۵)، نفخه روح الهی (همو، ۱۳۶۶: ۳/ ۶۹) و خلیفه خدا (همو، ۱۳۶۲: ۴۹۷؛ همو، ۱۴۱۰: ۸/ ۱۴۲-۱۴۰) است.

به نظر ملاصدرا دلیل رابطه تنگاتنگ انسان‌شناسی و خداشناسی آن است که تنها انسان است که در ذات، صفات و افعال «مثال» حق است (همو، ۱۳۶۶: ۶/ ۳۸؛ همو، ۱۳۶۰: ۲۶-۲۵؛ همو، ۱۳۶۲: ۳۵۴). او از این تمثیل برای حل برخی از مشکلات فلسفی بهره برده است. نمونه‌ای از این مماثلت را می‌توان در رابطه با وحدت هویت نفس در عین بهره مندی از قوای

خداوند در آن جمع است و همین جامعیت، جانشین بودن انسان را نشان می‌دهد (ملاصدرا، ۱۴۱۰: ۱۸۴/۷؛ همو، ۱۳۶۶: ۳۱۵/۲). از آنجا که نفس انسان جامع همه نشئه‌های وجودی است، شأن اوست که به درجه‌ای برسد که تمامی موجودات جهان هستی، اجزای ذاتش باشند و نیروی آن ساری در تمامی موجودات و وجودش غایت خلقت باشد (همو، ۱۳۶۰: ۲۴۵-۲۴۴؛ همو، ۱۳۶۳: ۵۸۵).

صدرا با گفتاری شبیه به ادبیات عرفا، می‌گوید: خداوند خواست، اعیان اسمای خود را در یک صورت جامع که در بر گیرنده همه موجودات به‌طور یکجا باشد، به ظهور رساند؛ پس انسان که همه حقایق هستی در آن ظهور دارند را آفرید. بنابراین انسان جهان کوچکی است که کل نظام هستی در آن وجود دارد و مجموعه مختصری است که آیات کتاب مبین در او جمع است. پس هر کس در این کتاب و آیاتش تأمل کند، مطالعه کتاب کبیر و معانی و اسرارش برای او آسان می‌شود (همو، ۱۳۶۶: ۳۶/۲). از این رو، هر کس خود را با احاطه به جمیع مراتب منطوقی در عالم صغیر خود بشناسد، خدای خود را با احاطه به همه مراتب عالم کبیر، از ریز و درشت، شناخته است (همو، ۱۴۱۰: ۲۱/۷).

به این ترتیب، آدمی موجودی جامع و فراگیری است که همه حقایق جهان و حقایق الهی از اسما و صفات در آن نهفته است. او پس از خلافت صغری، شایسته خلافت کبری در عالم کبیر است و به سبب همین منزلت والا است که خداوند فرشتگان را امر به سجده آدم کرد (همان: ۳۵۰/۵).

ممکن است این تلقی از انسان، آرمانی و دست‌نیافتنی به نظر آید، زیرا هم تصور و هم تصدیق اینکه کل جهان هستی در موجود کوچکی

گوناگون، و وحدت ذات حق در عین دارا بودن صفات متعدد، ملاحظه کرد. این مشابَهت از نظر ملاصدرا دو سویه است، یعنی از آنجا که هویت آدمی سایه، مدل و نمونه هویت الهی است، با تأمل در واحدیت جامع صفات خداوند، انسان بهتر شناخته می‌شود و از سوی دیگر، او بهترین نشانه هویت الهی است و اگر شناخته شود، خدا نیز بهتر شناخته خواهد شد (همو، ۱۴۱۰: ۶/۳۷۸-۳۷۷؛ مؤمنی و گنجور، ۱۳۹۱). به همین دلیل، ملاصدرا یکی از دلایل شناخت خدا را معرفت نفس می‌داند که بعد از برهان صدیقین، بهترین دلیل به حساب می‌آید (همو، ۱۴۱۰: ۴۴/۶؛ همو، ۱۳۶۰: ۴۶).

۳. جامعیت انسان

آنچه در اندیشه‌های انسان‌شناسانه ملاصدرا برجسته است، مسئله جامعیت انسان است. او به‌پیروی از روش عرفانی که نگاهی فراطبیعی به انسان دارد، به این جامعیت پرداخته است. از نگاه یک عارف، آدمی همچون مردمک چشم است که خدا از آن طریق به جهان می‌نگرد یا به‌منزله آینه‌ای است که خدا خود و جهان را در آن می‌بیند (ابن عربی، ۱۴۰۰: ۴۹). در این نگرش، انسان کامل دارای مقام و مرتبه جمعی و احاطی است و او جهان کوچکی است^(۲) که همه صور الهی و کل نظام هستی در او ظاهر گردیده و بدین‌سان او صاحب مقام خلافت الهی است (همان: ۳۶).

ملاصدرا با تأثیرپذیری از این اندیشه، عالم انسانی را نسخه‌ای لطیف از کل عالم هستی که همه حقایق اشیا در آن وجود دارد، دانسته است. بر این اساس، همان‌گونه که اسمای الهی به‌حسب معانی مفصل خود، در معنی اسم «الله» خلاصه شده‌اند، انسان نیز کتاب جامع و دارای مقام جمعی و احاطی است که همه صور الهی و آیات

گرد آید، از نظر عقلی بسیار مشکل است. آسان‌ترین راه‌حل برای این مشکل، یادآوری قدرت بیکران الهی است و از این رو، ملاصدرا به رویکرد اعتقادی متوسل می‌شود و با زبان شعر این‌گونه پاسخ می‌دهد: «بر خدا سخت نیست که مغز و عصاره هر چیزی را در یک چیز به ودیعت گذارد»^(۳) (همو، ۱۳۶۳: ۴۹۸). درک حقیقت معجزه نیز همین‌گونه است و شاید به همین دلیل حافظ گفته است:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
از نظر عقلی و البته با چاشنی عرفان، این جامعیت بر این تلقی استوار است که حقیقت انسان، یعنی جان و روان او، هویتی یگانه و در عین حال دارای نشئه‌ها و مقامات است؛ هستی آن از پایین‌ترین منازل آغاز می‌شود و به درجه عقل و معقول می‌رسد. این نظریه هم به واسطه نظریه حرکت جوهری حقیقت و ذات انسان، که آن نیز مبتنی بر نظریه اصالت وجود و تشکیک آن است، قابل تبیین است و هم بر اساس تمثیل نفس به وجود حق توجیه می‌شود.

۱- بر مبنای دگرگونی ذاتی و حرکت جوهری، انسان از پست‌ترین مراتب، یعنی جمادی، آغاز و به بالاترین درجات روحانی، یعنی تعقل و ادراک عقلی می‌رسد. بنابراین حقیقت انسان، یعنی نفس ناطقه، که جوهری مجرد از ماده و از سنخ ملکوت است، در عین بساطت، مراتب مختلف وجودی دارد و با آنکه دارای درجات و مقامات گوناگون است، می‌تواند در حد ذات، حقیقتی وحدانی و جامع همه مراتب باشد (همو، ۱۴۱۰: ۲۲۵؛ همو، ۱۳۶۲ الف: ۲۲۸-۲۲۷)؛ «اما نزد راسخان در علم که جامع بین نظر و کشف و وجدانند، نفس دارای شئون و اطوار بسیار است و در عین بساطت، اکوان وجودی زیادی دارد که برخی از

آنها قبل از طبیعت، برخی به همراه طبیعت و برخی بعد از آنند» (همو، ۱۴۱۰: ۳۴۶-۳۴۵؛ همان: ۱۹۵/۹).

در عین حال، جسمانیت نیز بخشی از وجود آدمی است و سرآغاز آفرینش نفس از همین جا است؛ به همین دلیل، در عین برتری‌های ذاتی، بدون آنکه ترکیب اجزا لازم آید، دارای نیازها و قوای حیوانی و گیاهی نیز هست. یعنی در انسان همه نفوس سه‌گانه نباتی، حیوانی و انسانی، با همه تعدد و کثرت خود، همگی موجود به وجود واحدند و در غایت وحدت و بساطت و لطافت، در هر مرتبه از بالاترین تا پایین‌ترین مرتبه، عین همان مرتبه است^(۴) (همان: ۱۳۵-۱۳۳).

از این رو، قابلیت‌های انسان به گونه‌ای است که او در عین برخورداری از بعد جسمانی و درگیری با ضعف‌های آن، از جهت بعد متعالی خود، می‌تواند به درجه‌ای برسد که تمام موجودات از اجزای ذات آن شوند و نیروی آن در همه آنها ساری شود و هستی‌اش، غایت خلقت گردد (همو، ۱۳۶۳: ۵۸۶). به این وجه، می‌توان گفت نفس ناطقه در یک آن، دارای نزول به مرتبه حواس و آلات طبیعی و صعود به مراتب عقلانی است و این به دلیل سعه وجودی آن است (همو، ۱۳۶۲ الف: ۳۵).

۲- در ذات احدیت تمامی اسما و صفات، در عین کثرت و اختلاف در معنی و مفهوم، با آن متحدند، زیرا طبق قاعده بسیط الحقیقه، واجب الوجود در عین وحدت و بساطت مطلق، مشتمل بر حقیقت وجودی همه موجودات عالم علوی و سفلی و مادی و مجرد است. نفس که مثال خدا است نیز با وجود وحدت و بساطت خود، همه بدن و آنچه از اعضا و جوارح و قوا و آلات و صورت‌های گوناگون در آن است، همگی را به نحو بساطت و وحدت در خود دارد (همو،

در مواردی صفات منفی بشر و توصیه بر پرهیز از آنها برجسته می‌گردد. نگرش ملاصدرا با این جهت‌گیری را بیشتر باید در آثاری مانند مفاتیح الغیب (ص ۱۵۵ به بعد)، کسر اصنام الجاهلیة و رساله سه اصل که گرایش اخلاقی بیشتری دارند، جستجو کرد.

۲- تمرکز بر بعد فراطبیعی و استعدادها و ویژگی‌های مثبت و کمالاتی که انسان می‌تواند به آنها دست یابد: در ادیان الهی و اسلام، افزون بر آنچه بیان شد، از منظر دیگری نیز به انسان توجه شده است. از این جهت، از آنجا که روح آدمی سرشت خدایی دارد، استعدادهای مثبت فراوانی در او نهفته است و کمالات بسیاری پیش رو دارد؛ اشرف مخلوقات، جانشین خدا، مثال خدا و دارای کرامت ذاتی است.

رویکرد غالب عرفانی نیز همین‌گونه است و در عرفان نظری و فلسفه صدرایی، این نگرش با فلسفه الهی در آمیخته است. بر همین اساس، چنانکه بیان شد، در انسان‌شناسی عرفانی، انسان عصاره و جامع جمیع موجودات و مظهر ذات، صفات و افعال خداوندی است. همین جامعیت نشانه شایستگی او برای احراز مقام جانشینی خدا است. انسان‌شناسی عرفانی در پی شناخت ویژگی‌های آدمیان شایسته و به کمال رسیده و آرمانی است که بر مبنای آن، انسان با توجه به روح الهی خود، موجودی کاملاً متفاوت با جانوران است و این روح نسبتی با نفس حیوانی ندارد.

در واقع نگاه عرفانی صدرایی در پی انسانی است که می‌تواند و شایسته این‌گونه بودن است. انسان‌شناسی فراگیر صدرایی که هم رنگ دینی و فلسفی دارد (یعنی ناظر به شناخت آدمی آن‌گونه که هست) و هم عرفانی (یعنی نگاه به انسان آن‌گونه که شایسته بودن است) با نگاه به مبانی هستی‌شناختی، نفس‌شناختی و معرفت‌شناختی

۱۴۱۰: ۸ / ۲۱؛ همان: ۶ / ۳۷۷-۳۷۸).

صدرالمآلهین بر همین اساس مدعی است که نفس انسانی از آنجا که جوهری قدسی، مجرد از ماده و از سنخ ملکوت است، دارای وحدت جمعی همانند و سایه وحدت الهی است و هرگاه به موطن اصلی خود بازگردد، ذاتاً قوه عاقل و در عین حال متضمن حیوانیت از مرتبه تخیل تا احساس و در واقع آخرین مرتبه حیوانی است، چراکه آیت عظمای الهی و نمونه‌ای است از ذات الوهیت و به‌تنهایی جامع جمیع مراتب انسانی و مقامات حیوانی و گیاهی است و از بالاترین تا پایین‌ترین مرتبه‌ها، عین همان مرتبه است (همان: ۸ / ۱۳۴-۱۳۵ و ۲۲۵؛ همو، ۱۳۶۰: ب: ۲۲۸).

۴. انسان‌شناسی فراگیر

انسان را می‌توان از دو جنبه مورد بررسی قرار داد:
۱- توجه به بُعد طبیعی و فراطبیعی: در این صورت، انسان مجموعه‌ای از ضعف و قدرت‌ها و صفات بد و خوب است، هم خصوصیت حیوانی دارد و هم فراحوانی. از این‌رو، در آیات و روایات، در کنار استعدادها و صفات خوب و مثبت، به گرایش‌ها و صفات بد و منفی هم اشاره شده است. بدین‌سان انسان در گستره وسیعی از خوبی و بدی‌ها واقع است. در عین حال، به نظر می‌رسد در این نگرش جنبه‌های مثبت آدمی زیربنا و منفی‌ها روبنا هستند. ملاصدرا نیز به‌عنوان یک اندیشمند مسلمان و مفسر قرآن، از این نوع نگاه به انسان غافل نیست.

در فلسفه نیز از زاویه‌ای دیگر به هر دو بعد انسان‌نگریسته شده است. به‌عنوان مثال، در انسان‌شناسی ارسطویی، نفس آدمی مرحله پیشرفته از اقسام سه‌گانه نفس است و امتیاز انسان از جانوران دیگر در نطق و نیروی اندیشه و خرد اوست. همچنین در اخلاق خلق و خو و صفات خوب و بد آدمی مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی

همو، ۱۳۷۵: ۱۴۷ و ۳۰۰؛ همو، ۱۳۶۰: ۲۲۳).
 به بیان دیگر، روح انسان سرشت خدایی دارد و از این جهت موجودی متفاوت با جانوران است. پس هدف از آفرینش او رسیدن به ظرفیت وجودی و کمالات فراحیوانی است. از آنجا که در اثر حرکت جوهری، تمامی دانش‌ها، بینش‌ها و خلق و خوی آدمی، جزء هویت انسان می‌شوند، شایسته است در سیر حرکت طبیعی به سوی هدف، خود با دانش و اندیشه پاک، اخلاق نیکو و رفتار پسندیده، شرایط رسیدن به آن را فراهم نماید و موانع بازدارنده را از پیش رو بر دارد. در این مسیر، انسان هر اندازه از جسمانیت و گرفتاری‌های مادی فاصله بگیرد، به آن مقصد عالی نزدیک‌تر می‌شود و هر چه بیشتر به جسم و نیازهای حیوانی مشغول شود، از اصل خود دورتر خواهد ماند.

به این ترتیب، انسان در سیری از ضعف به شدت و از پستی به شرافت قرار دارد و در طیفی واقع است که یک سر آن بشری طبیعی است و سرانجام آن تجرد، عقلانیت و نیل به آنچه شایسته اوست. پس نفس آدمی این شأنیت را دارد که به بالاترین درجات ممکن برسد، تا آنجا که حتی نسبتی با نفس حیوانی نداشته باشد. با نگاه به این شایستگی و امکان‌های پیش رو است که انسان در نظر صدرا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

۵. ارتباط انسان‌شناسی صدرایی با مسئله تربیت

پرسشی که در این باره مطرح است این است که هر چند فلسفه به مسائل فراتر از تجربه و امور روزمره زندگی می‌پردازد، ولی آیا می‌توان آن را از آسمان ذهن و انتزاع به زمین آورد و از حضورش در زندگی بهره برد؟ آیا می‌توان از طریق بحث‌های نظری مشکلی از مشکلات انسان را حل کرد؟ پاسخ به این پرسش‌ها مجال دیگری را

مانند اصالت و تشکیک وجود، حرکت جوهری و برخی از لوازم آن، همچون اتحاد عالم و معلوم و تحلیل آنها- به دست می‌آید. صدرالمتهلین که سخت تحت تأثیر اندیشه‌های عارفانه، به‌ویژه دیدگاه‌های ابن عربی است، تلاش می‌کند آن را با رویکرد دینی و فلسفی هماهنگ سازد و این مشرب‌ها را با هم پیوند دهد. بنابراین با تکیه بر آموزه‌های عرفانی و با استناد به برخی از آیات قرآنی و روایات متعدد، انسان به کمال رسیده را از جهات متعدد «مثال» خدا و خلیفه او بر زمین دانسته است. به این وجه می‌توان گفت: در اندیشه‌های ملاصدرا، با آنکه از بعد حیوانی انسان غفلت نشده است، با توجه به آن آیات و روایات و گرایش او به نگرش عرفانی، بُعد فراطبیعی انسان سنگین‌تر می‌نماید و طبیعی است که بیشتر بر این جنبه تکیه شود.

به این ترتیب، می‌توان گفت در نظر ملاصدرا روح انسان بالقوه جامع کمالات الهی و از کرامت ذاتی برخوردار است، ولی فعلیت آن به دست خود اوست و هر کس به اندازه تلاش و همت خود آنها را بروز می‌دهد و به کرامت‌های اکتسابی دست می‌یابد؛ انسان‌های کامل توانسته‌اند بیشترین این قابلیت‌ها را به فعلیت برسانند. هر چند همه انسان‌ها استعداد این کمالات را دارند و شایستگی رسیدن به بالاترین درجات و کمالات را دارند، به فعلیت رساندن این استعدادها در افراد متفاوت است.

یکی از نمونه‌های مشخص این انسان‌شناسی آن است که برخلاف دیگر موجودات طبیعی، نفسی و عقلی، آدمی ماهیت از پیش تعیین شده‌ای ندارد و هر شخصی در طول زندگی، نوع خود را می‌سازد. بر اساس این دیدگاه، انسان در آغاز نوع واحد است، ولی در پایان انواع متعددی از فرشتگان، شیاطین و چهارپایان و درندگان خواهد بود (ملاصدرا، ۱۴۱۰: ۹/۲۱-۱۹؛ همان: ۸/۳۳۹ و ۳۶۱؛

اخلاقی مطمئنی برای رفتار انسان‌ها را ندارد بلکه آن را به آداب و رسوم فرومی‌کاهد و تربیت مطابق با آن نیز از یکی از مهم‌ترین ارکان زندگی انسان، غافل خواهد بود. در این اخلاق ممکن است بسیاری از ارزش‌های فراحیوانی انسان نادیده گرفته شوند.

در ایران نیز برخی نظریه‌پردازان، گویی تحت تأثیر این اندیشه‌ها و البته با انگیزه کاستن فاصله نظریه‌های اخلاقی فلسفی و رفتار اخلاقی و در دسترس قرار دادن هر چه بیشتر اخلاق، به همین اخلاق عوامانه گرایش دارند (پیکانی، ۱۳۹۲؛ همو، ۱۳۹۴). ولی به نظر می‌رسد این راهکار به جای حل مسئله، فقط پاک کردن صورت مسئله است و نه تنها انسان را به اخلاق و تربیت اخلاقی نزدیک نمی‌کند، بلکه ملاک سنجش آن را نیز از او می‌گیرد، زیرا بر اساس آن، این انسان نیست که باید خود را با قواعد اخلاقی بسنجد بلکه اخلاق باید با رفتار انسان‌ها سنجیده شود.

ولی انسان‌شناسی‌های فراطبیعی، حتی در این دوران که چشم و گوش انسان‌ها از انبوه نظریه‌های مادی‌گرایانه پر شده و باور هر آنچه نامحسوس است برایشان مشکل است، می‌توانند همچون نظریه‌ای رقیب در برابر نظریه‌های اومانستی و پوزیتیویستی مطرح باشند و همانند آنها، به‌عنوان مبانی نظری در جهت‌دهی و تعیین روش تربیت و تربیت اخلاقی، تأثیرگذار باشند.

در نگرش صدرایی که جامع انسان‌شناسی‌های فراطبیعی است، چنانکه بیان شد، جایگاه و ارزش انسان فراتر از تصور است، تا آنجا که آدمی مثال خدا است و می‌تواند جانشین او باشد، ولی بر خلاف تلقی انسان‌مدارانه، هرگز نمی‌تواند جایگزین خدا باشد. در این رهیافت، شکوفایی انسان در نسبت با مراتب عالیه هستی و زیستن در ساحت قدسی تعریف می‌شود؛ انسان تمام هویتش

می‌طلبد، ولی همین اندازه اشاره کنیم که فلسفه همواره مبنای انکارناپذیری در خط‌مشی زندگی انسان بوده و خواهد بود. به نظر برخی از صاحب‌نظران، فلسفه حتی می‌تواند به‌عنوان منبع الهام دانش‌ها باشد و با ارائه اصول کلی، به‌عنوان زیربنای پژوهش‌های علمی در هر رشته‌ای به‌کار رود (بونزه و آردیلا، ۱۳۸۸: ۲۵-۲۴).

بر این اساس، مبانی فلسفی اولین دریچه روشن به روی دانش‌ها و چارچوب نظری همه علوم انسانی، از جمله علوم تربیتی و روان‌شناسی است. «روان‌شناسی و فلسفه به‌شکلی جدی با هم در تعامل هستند... ما هر چه از این تعامل نهایی، فهم روشن‌تری داشته باشیم بهتر می‌توانیم این علوم را در جهت منافع طرف‌های دخیل کنترل کنیم» (همان: ۲۳).

تربیت، همانند بسیاری از امور دیگر، می‌تواند ریشه در نگرش‌های فلسفی داشته باشد و انسان‌شناسی صدرایی همچون هر رهیافت دیگری به انسان، به‌عنوان یکی از مبانی نظری تربیت و پرورش انسان، به‌ویژه تربیت اخلاقی، به آن جهت می‌دهد؛ هم جهت‌گیری کلی تربیت را مشخص می‌کند و هم در تعیین اصول، اهداف و روش‌های آن نقش دارد. به‌عنوان مثال، در انسان‌مداری یا اومانسیم که آن نیز نوعی نگاه فلسفی به انسان است، انسان ملاک همه چیز است. او بریده از خدا و در واقع جایگزین او و از هر قیدی آزاد است (رجبی، ۱۳۸۶: ۴۷-۵۰؛ لالاند، ۱۳۷۷: مدخل Humanism).

نتیجه طبیعی این نگرش آن است که همه چیز، از جمله قواعد اخلاقی و اصول مربوط به تربیت انسان‌ها، مطابق با میل و خواست بشر شکل می‌گیرند و ممکن است بر حسب شرایط زمانی و مکانی تغییر یابند. بنابراین، اخلاق برخاسته از اومانسیم نمی‌تواند چیزی فراتر از اخلاق عرفی و عامیانه باشد و اخلاق عامیانه توان ارائه معیار

جانوران گنجانده‌اند، ارزش‌گذاری آنها نمی‌تواند از این حد فراتر رود. آنان به بشر حداکثر به چشم یک حیوان پیشرفته می‌نگرند و اهمیت او را به همین اندازه می‌دانند. ولی از دیدگاه بیشتر فیلسوفان یونان باستان، فیلسوفان جهان اسلام و فیلسوفان متدین غربی، اگرچه انسان‌ها گونه‌ای از گونه‌های حیوانی هستند و با آنها در خصوصیات جسمانی اشتراک‌های فراوانی دارند، اما نفس ناطقه و روح انسان از مقوله دیگری است و او را از جانوران کاملاً متمایز می‌کند و ارزشمندتر می‌سازد. با رهیافت صدرایی انسان در جایگاهی فراتر از همه این دیدگاه‌ها قرار می‌گیرد. در این تلقی، عالم انسانی جامع کل جهان هستی است و با موجودات دیگر این تفاوت را دارد که می‌تواند تمام مراحل وجودی را طی کند و همه کمالات را به دست آورد. این نگاه به انسان در پی شناخت ویژگی‌های آدمیان شایسته و به کمال رسیده و ایده‌آل است که بر اساس آن، انسان تافته‌ای جدا بافته از دیگر موجودات، بسیار ارزشمند، باکرامت ذاتی و دارای توانمندی‌های فراوان است.

این انسان‌شناسی که ظرفیت‌های وجودی، جامعیت، کرامت نفس، شرافت و در نتیجه جایگاه بالای انسان در نظام آفرینش را بهتر از اندیشه‌های فلسفی دیگر موجه می‌سازد، می‌تواند بیانگر لزوم فراهم نمودن شرایط شکوفایی این استعدادها، سرمایه‌گذاری بر پرورش افراد شایسته و اهمیت تربیت همه‌جانبه انسان باشد، بشر را در مسیر تربیت بهتر و هماهنگ با شأن انسانی هدایت کند و به تربیت اخلاقی جهت دهد. توجه به این مسئله باعث می‌شود هر انسانی از سویی شأن و منزلت خود را بشناسد و این گوهر گران‌بها را به ناچیز نفروشد و از سوی دیگر، حرمت دیگران را بهتر نگاه دارد و سود و منافع شخصی یا گروهی را بر کرامت انسانی ترجیح ندهد. این نگرش

را از رابطه با خدا به دست آورده و خود به تنهایی چیزی نیست. سرآغاز و سرانجام همه برتری‌ها و ظرفیت‌های غیر قابل تصور انسان و جامعیتی که از آن بحث شد، نتیجه ارتباط با خدا است و اگر این رابطه گسسته شود همه برتری‌ها فرو می‌ریزد. ما چه ایم اندر جهان پیچ پیچ؟

چون الف از خود چه داریم؟ هیچ هیچ!
ما همه شیران ولی شیر علم
حمله مان از باد باشد دم به دم
با توجه به این نگرش، معیارهای اخلاقی و قواعد حاکم بر رفتار افراد و تربیت آنها، اصولی ثابت و مطابق با ارزش‌های والای انسانی و فراتر از رسوم و عرف جوامع بشری خواهد بود. به‌عنوان مثال، بر اساس نظریه حرکت جوهری، حقیقت انسان، پویایی حیات او و پیوستگی در رشد و پیشرفت به سوی بی‌نهایت، به‌خوبی تبیین می‌شود. این حیات دم به دم در مسیر کمال یا تنزلی نوین قرار دارد و بنابراین تربیت هم بسیار مهم و هم جهت‌دار است.

۶. پیامدهای تربیتی

از آنچه درباره ارتباط انسان‌شناسی صدرایی با مسئله تربیت بیان شد، برمی‌آید که این انسان‌شناسی می‌تواند به‌عنوان یکی از مبانی فلسفی تربیت، در کنار نگرش‌های فلسفی امروزی و همچون نظریه‌ای رقیب مطرح باشد. برای اینکه نقش آن در اهمیت و جهت‌گیری تربیت انسان و خط‌مشی زندگی برتر نمایان‌تر شود، برخی از لوازم کاربردی‌تر قابل تصور از رهیافت صدرایی به انسان را می‌توان به شرح زیر بر شمرد.

۱-۶. توجه به تربیت همه‌جانبه انسان

جایگاه انسان در بین دیگر موجودات بستگی به تصور ما از حقیقت او دارد. کسانی که آدمی را در همین بدن مادی خلاصه کرده و در ردیف دیگر

که واقع است در آن تجلی می‌کند و به همین دلیل ادراک نفوس با یکدیگر متفاوت است (ملاصدرا، ۱۳۶۲: ۴۲۶-۴۲۵؛ همو، ۱۴۱۰: ۹/ ۱۳۹-۱۳۶).

۳-۶. توجه ویژه به تربیت معنوی

چنانکه بیان شد، در نگرش صدرایی انسان هویت خود را از رابطه‌اش با خدا به‌دست می‌آورد، درحالی‌که در بیشتر انسان‌شناسی‌های امروزی که از تفکر تحصلی و اومانستی نشئت می‌گیرند، این رابطه گسسته است. در چنین تفکری، معنویت که بخشی از هویت انسان است و نیاز به آن خود را به اشکال مختلف بروز می‌دهد، کمرنگ است درحالی‌که اصیل‌ترین منبع معنویت ارتباط با خدا و باورهای مذهبی است و از یاد و نام خدا سرچشمه می‌گیرد. بشر در این روزگاران نیز به اهمیت معنویت و نقش آن در سلامت معنوی و روانی و حتی زیستی پی برده است و از این‌رو، بخش بزرگی از وظایف مربیان و دست‌اندرکاران تربیت، پرورش بعد معنوی و تقویت هوش معنوی است. انسان‌شناسی صدرایی توجهی ویژه به این مسئله مهم و سرنوشت‌ساز دارد و به‌خوبی از عهده آن برمی‌آید.

لازمه منطقی این تلقی آن است که با نظر به انسان‌شناسی معناگرا، که یکی از بهترین نمونه‌های آن، انسان‌شناسی صدرایی است، بهتر می‌توان از بحران بی‌هویتی رها شد. در این انسان‌شناسی، نیازهای روح و جسم به‌صورت متعادل برآورده می‌شود، سلامت روان و تعادل رفتار فراهم‌تر و شخصیت آدمی استوار و منسجم و بهنجارتر خواهد بود. این مسئله در علم روان‌شناسی چشم‌اندازهای نوینی را پیش روی انسان قرار می‌دهد و به همین دلیل، در این دوران نیز که این‌اندیشه کمتر خریدار دارد، برخی از روان‌شناسان، پس از پژوهش‌ها و مطالعات گسترده، به رابطه محکم بین یاد خدا و هویت‌یابی

می‌تواند روحیه اخلاقی و عاطفی نوع‌دوستی، فداکاری و از خودگذشتگی را تقویت نماید.

۲-۶. تقویت خودباوری و خودشکوفایی

توجه به برتری‌ها و شرافت انسان همچنین می‌تواند خودباوری و اعتماد به نفس افراد را در گام نهادن به مسیر پیشرفت، فراهم نمودن شرایط شکوفایی این استعدادها و پرهیز از ناهنجاری‌ها افزایش دهد. خودباوری که در تربیت امری ضروری است، نقش بزرگی در خودشکوفایی انسان ایفا می‌کند. در ادامه (۴-۶)، با توجه به نظریه حرکت جوهری و اینکه انسان نوع خود را رقم می‌زند، خودشکوفایی انسان‌ها بهتر تبیین خواهد شد.

ممکن است تصور شود چنین تلقی‌ای از انسان به نوعی خودشیفتگی می‌انجامد و نه تنها باعث پیشرفت نخواهد شد بلکه با القای غروری کاذب، مانع رشد و ترقی او نیز می‌گردد. در پاسخ باید گفت با توجه به این واقعیت که فعلیت این کمالات بستگی به همت هر یک از افراد و مراقبت آنها از فرو افتادن در پرتگاه گمراهی دارد، این نگرش نه تنها چنین پیامد ناخوشایندی را در بر نخواهد داشت بلکه باعث احساس مسئولیت بیشتر و تلاش جدی‌تر در امر تربیت نیز می‌شود.

صدرالمتألهین در این باره می‌گوید: هر چند هر نفسی مثال خدا است و بنابراین فطرتاً صلاحیت شناخت حقایق اشیا را دارد، ولی چندین عامل بیرونی وجود دارند که مانع انکشاف حقایق و معرفت واقعی نفس هستند. این موانع عبارتند از: نقصان جوهر ذات نفس (مانند دوران کودکی)، تاریکی‌ای که بر ذات نفس سایه می‌افکند و منجر به پلیدی آن می‌شود (مانند شهوات و گناهان)، عدول نفس از حقیقت مطلوب، حجاب تقلید، جهل به مبانی و اصول معرفت‌ها و روش استفاده از آنها. هر گاه این موانع و حجاب‌ها رفع شوند، صورت ملک و ملکوت و هیأت وجود، همان‌گونه

مناسب‌ترین فرصت برای شکل‌دهی شخصیت افراد در زمینه‌های مختلف و بهترین فرصت برای تربیت است که کوتاهی در آن، خسران‌های جبران‌ناپذیری را به بار می‌آورد.

درست است که بر اساس مبانی فکری صدرایی انسان خود سرنوشت خود را رقم می‌زند، ولی در آغاز زندگی، از آنجا که هنوز شخصیت افراد شکل نگرفته است، باید شرایط لازم برای رشد مناسب و شکوفایی استعدادها توسط دیگران فراهم گردد. پس ضرورت دارد والدین و متولیان تربیت به امر تربیت کودکان، نوجوانان و جوانان بیشتر اهتمام ورزند و شرایط لازم برای شکوفایی توانمندی‌های فراحیوانی و تربیت شایسته را فراهم نمایند، تا آنان در مسیر درست قرار گیرند؛ پس از آنکه فعلیت‌های نخستین فراهم شد و در واقع ساختار اولیه شخصیت انسان‌ها شکل گرفت، یعنی پس از بلوغ جسمی، ذهنی، روانی و عاطفی، هر شخص می‌تواند خود استعدادها و قابلیت‌های خود را به فعلیت برساند و با هوشیاری و اراده به عالی‌ترین کمال هستی رهنمون شود یا در صورت غفلت و در پیش گرفتن مسیری نادرست، به پست‌ترین مراتب سقوط کند.

از این مرحله به بعد، نقش انسان در سرنوشت خود آن‌قدر پر رنگ است که حتی خود نوع خود را می‌سازد. این اختلاف نوعی افراد انسانی، نتیجه ادراک‌ها، اخلاقیات، عقاید و رفتارهای متفاوت آنها است که در اثر حرکت جوهری، با وجود او یگانگی یافته و عین ماهیتش شده‌اند. از این‌رو، سهم هر شخص در تربیت بسیار چشم‌گیر و به همین اندازه مسئولیت‌آفرین است و لازم است برای تربیت خود و فرزندان کمر همت ببندیم. این خودشکوفایی نیز می‌تواند نوعی خودباوری را به دنبال داشته باشد.

انسان پی برده‌اند. دین و معنویت در واقع از مؤلفه‌های مهم و تأثیرگذار بر شکل‌گیری هویت افراد و ارزش‌های پایدار و مثبت در خانواده هستند (برقی و علیپور، ۱۳۸۸؛ صادقی، باقرزاده و حق‌شناس، ۱۳۸۹).

۴-۶. اهمیت تربیت نونهالان

اشاره شد که استعدادها و کمالات پیش‌گفته، که به انسان شرافت می‌بخشند و مایه کرامت ذاتی او هستند، بالقوه‌اند. مطابق با این دیدگاه، حقیقت انسان فعلیت‌های او نیست بلکه امکان‌های فراوانی است که پیش رو دارد (ملاصدرا، ۱۳۷۵: ۳۶۱؛ همو، ۱۳۴۱: ۱۳۹). فعلیت استعدادها با مجموعه‌ای از دانش‌ها، اندیشه‌ها و اخلاق و رفتار انسان‌ها، بر اساس حرکت جوهری و نظریه اتحاد عالم و معلوم، به سرانجام می‌رسد و این‌گونه، ساختار وجودی آدمیان شکل می‌گیرد. به همین دلیل، حقیقت یک کودک یا فرد نادان هرگز در جوهر ذات و هویت، با حقیقت یک بزرگسال یا دانشمند و پیامبر یکسان نیست. ملاصدرا اشتباه فیلسوفان پیش از خود همچون بوعلی را در همین می‌داند که پنداشته‌اند یک کودک یا فرد نادان، تفاوتشان با پیامبر (ص) تنها در امور عارضی و غیر ذاتی است (همو، ۱۴۱۰: ۸/۳۴۶-۳۴۵).

لازمه دیدگاه صدرالمتألهین این است که شکل‌گیری شخصیت افراد ریشه‌ای و بسیار عمیق است، زیرا هم‌چنانکه در اثبات امتناع تناسخ استدلال کرده است (همو، ۱۳۶۰: ۲۳۴)، تغییر آنچه جزو هویت انسان گردیده در واقع نوعی بازگشت از فعلیت به قوه و از نظر او غیر ممکن^۵ یا دست‌کم بسیار دشوار است. به این ترتیب، سرمایه‌گذاری در دوران آغازین زندگی بسیار حیاتی است و پایه و بنیاد مراحل بعدی خواهد بود. این دوران، زمان پی‌ریزی زیرساخت‌ها در امر تربیت و پرورش ذهن و خلق و خوی کودکان و

امر «تربیت» به‌ویژه تربیت اخلاقی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل زندگی انسان، است. به همین مناسبت، در این مقاله کوشش شد این امر بسیار مهم در پرتو انسان‌شناسی صدرایی بررسی شود. در یک نگاه کلی، انسان‌شناسی صدرایی به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین مبانی نظری از آنجا که ظرفیت‌های وجودی، جامعیت، کرامت نفس، شرافت انسانی و در نتیجه جایگاه بالای آدمی در نظام آفرینش را بهتر از فلسفه‌های دیگر موجه می‌سازد- با یادآوری لزوم فراهم نمودن شرایط شکوفایی این استعدادها، جهت‌گیری کلی، اصول و اهداف آن را ترسیم می‌نماید و چراغ راه آینده او خواهد بود. با نگاهی جزءنگرتر نیز می‌توان برخی از لوازم تربیتی انسان‌شناسی صدرایی را برداشت کرد که عبارتند از: توجه به تربیت همه‌جانبه انسان، تقویت خودباوری و خودشکوفایی، توجه ویژه به تربیت معنوی، اهمیت تربیت نونهالان و پرهیز از تبعیض و امور کم‌اهمیت در تربیت.

به‌عنوان مثال، با توجه به اینکه در نگرش صدرایی انسان هويت خود را از رابطه‌اش با خدا به‌دست می‌آورد، معنویت که بخشی از این هويت است، از اصیل‌ترین منبع خود، یعنی رابطه با خدا فراهم می‌شود و بنابراین شرایط برای تربیت و سلامت معنوی و تقویت هوش معنوی بهتر فراهم می‌گردد، نیازهای روح و جسم به‌صورت متعادل برآورده می‌شود و آسان‌تر می‌توان از بحران بی‌هویتی رهایی یافت.

توجه به کمالات، جامعیت، شرافت و کرامت ذاتی انسان، هم بیانگر اهمیت تربیت همه‌جانبه انسان‌ها است و هم می‌تواند خودباوری بزرگی برای آنها به‌ارمغان آورد. از سوی دیگر، هر چند آدمی ظرفیت‌ها و کمالات فراوانی پیش رو دارد، اما فعلیت آنها با دانش، اخلاق و رفتار خود او به

۵۶. پرهیز از تبعیض و امور کم‌اهمیت در تربیت گفته شد که با توجه به مبانی صدرایی، انسان‌ها هر چند در مقام آفرینش نخستین و کمالات پیش رو، جایگاه یکسانی دارند، اما در مقام رشد و کمال دارای درجاتی متفاوتند و هر یک به‌فراخور دانش و اندیشه، ایمان، اخلاق، کوشش و نوع و میزان رفتار خود، طبقه‌بندی می‌شوند؛ نه رنگ، نژاد، قومیت، زبان و ثروت. از لوازم اخلاقی این دیدگاه آن است که شخصیت افراد به امور سطحی و کم‌ارزش نیست و از این رو در امر تربیت باید به افق‌های دورتر نگریست و بر هویت واقعی و آنچه انسانیت افراد را در بر می‌گیرد تمرکز کرد. این نگرش نافی هر نوع تبعیض نژادی و قومیتی است و در مراحل تعلیم و تربیت و حتی تشکیل خانواده می‌تواند باعث تغییر الگوها و معیارها از امور ظاهری همچون ثروت، مقام، زیبایی و... به انسانیت، اخلاق، دانش و اندیشه، اصالت خانواده، ایمان و... باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

انسان‌شناسی صدرایی که نقطه تلاقی انسان‌شناسی دینی، اخلاقی، فلسفی و عرفانی است، با توجه به مبانی هستی‌شناختی، نفس‌شناختی و معرفت‌شناختی، مانند اصالت و تشکیک وجود، حرکت جوهری، اتحاد عالم و معلوم و...، جامعیت انسان را با توجه به درجات و نشئه‌های گوناگون، که از پست‌ترین مراتب، یعنی جمادی آغاز و به آخرین مرحله، یعنی تجرد و تعقل و ادراک عقلی می‌رسد، موجه می‌سازد. بنابراین، انسان با آنکه این شایستگی را دارد که به بالاترین درجه هستی برسد، به‌مثابه جهانی کوچک همه حقایق هستی را در بر گیرد و حتی مثال خدا و جانشین او باشد، ممکن است با فرصت‌سوزی و به دست خود، در بند پست‌ترین مراتب هستی گرفتار آید. این نکته بیانگر اهمیت هر چه بیشتر

پرسش، به هم افزودن گونه‌های هستی جسم، نفس و روح که خود هنوز تعریف نشده مانده‌اند، گرهی نمی‌گشاید (همان: ۱۶۰). از نگاه او فرضیه‌های برخاسته از تجربه هرگز نمی‌توانند پرده از این بنیادهای هستی‌شناختی بر دارند و این دلیلی بر بی پایه و اساس بودن این بنیادها نیست (همان: ۱۶۴).

۲. به گفته نویسنده کتاب نخستین فیلسوفان یونان (خراسانی، ۱۳۵۷: ۴۳۷)، ایده‌های عالم صغیر و کبیر در اندیشه یونان باستان نیز یافت می‌شود. دموکریتوس در تعالیم خود علناً انسان را تشبیه به جهان صغیر کرده است. در جهان اسلام، این ایده از سوی مولای متقیان (ع) مطرح شده است: «اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمیر» (میبدی، ۱۴۱۱: ۱۷۵). شبستری در این باره گفته است:

جهان انسان و انسان شد جهانی

از این پاکیزه‌تر نبود بیانی

چو نیکو بنگری در اصل این کار

هم او بیننده و هم دیده است و دیدار

(شبستری، ۱۳۶۸: ۷۲)

مولوی فراتر از این، انسان را از جهت صورت، عالم اصغر و از جهت معنا عالم اکبر نامیده است (مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۲۱).

۳. لیس من الله بمستتکر ان یجمع العالم فی واحد

من کل شیء لئنه و لطیفه مستودع فی هذه المجموعة

۴. شهرزوری (۱۳۷۹: ۴۹۵) نیز از آنجا که انسان را کامل‌ترین موجودات می‌داند، آن را در برگیرنده همه قوای اجسام و کمالات عقلی و نفوس قدسی و نسخه مختصر عالم اکبر دانسته است. بنابراین، هر گاه آدمی نفس و بدن خود را بشناسد، احاطه علمی بر موجودات پیدا می‌کند.

۵. اینکه پس از شکل گرفتن شخصیت افراد تغییر آن بسیار مشکل است، یک واقعیت است و به همین دلیل علمای اخلاق برای دوران جوانی اهمیت زیادی قائلند. ولی مقایسه آن با مسئله بازگشت فعلیت به قوه، که به تعبیری از نظر ملاصدرا غیر ممکن است و او از آن در اثبات ابطال تناسخ بهره برده است، چندان موجه نیست و ممکن است نوعی نومییدی را، که برای

سرانجام می‌رسد و حتی با وجود او یگانگی یافته و عین ماهیتش می‌شوند. نقش انسان در سرنوشت خود تا حدی است که هر کس هویت خود را شکل می‌دهد و در نتیجه، سهم هر فرد در تربیت بسیار برجسته و به همین اندازه در قبال اندیشه، باور و رفتار خود مسئولیتی انکارناپذیر دارد. بر اساس نظریه دگرگونی حقیقت انسان، شکل‌گیری شخصیت افراد ریشه‌ای و بسیار عمیق است و تغییر آنچه جزو هویت انسان گردیده، در واقع نوعی بازگشت از فعلیت به قوه و بسیار مشکل است. از این‌رو، دوران نو نهالی دوران طلایی برای تربیت و شکل‌دهی شخصیت افراد است، بنابراین سرمایه‌گذاری در این دوران ضروری است و پایه و بنیاد مراحل بعدی خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. اندیشمندان مسلمان از جمله صدرالمتألهین، به پیروی از آموزه‌های دین اسلام، اصل و حقیقت آدمی را روح یا نفس می‌دانند که ذهن و عقل از قوای آن به‌شمار می‌آیند. این بعد از انسان، سرمنشأ دانش، پیش، اندیشه و همه رفتارهای اوست و بدن و بعد زیستی همچون ابزار آن است. از این‌رو، این انسان‌شناسی که هم رنگ و بوی دینی دارد و هم فلسفی و عرفانی است، تمرکز بیشتری بر نفس‌شناسی دارد. به همین دلیل، ملاصدرا گفته است: «هرکس که معرفت نفس ندارد، نفسش وجود ندارد، زیرا وجود نفس، عین نور و حضور و شعور است» (۱۳۸۴: ۱۶). با آنکه در این باره در بین اندیشمندان غربی اختلاف نظر جدی وجود دارد، ولی این نوع نگاه به انسان، هر چند مبهم، از سوی برخی از فیلسوفان وجودی مطرح شده است. به عنوان نمونه، هایدگر درباره انسان یا به تعبیر خود او، هستنده‌ای که خودمان باشیم، می‌گوید: «هستی سوژه؟ هستی نفس؟ هستی آگاهی؟ هستی روح؟ یا هستی شخص؟ (هایدگر، ۱۳۸۷: ۱۵۷-۱۵۶). به نظر وی، پرسش از انسان درباره تمامیت هستی اوست که بر حسب دریافتی معمول وحدتی از جسم، نفس و روح است. ولی در این

مؤمنی، ناصر و گنجور، مهدی (۱۳۹۱) «نمونه‌انگاری
نفس آدمی با خدا نزد ملاصدرا». حکمت و فلسفه.
شماره ۲۹، صفحه ۹۳-۱۱۶.

ملاصدرا (۱۳۱۳ق) شرح الهدایة الاثریة. بی‌جا: دار
الخلافة.

_____ (۱۳۴۱) العرشیه. تصحیح و ترجمه غلامحسین
آهنی. تهران: مولی.

_____ (۱۳۶۰ الف) اسرار الآیات. به کوشش محمد
خواجوی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

_____ (۱۳۶۰ ب) الشواهد الربوبیة. تعلیق، تصحیح و
مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی. مشهد: مرکز نشر
دانشگاهی.

_____ (۱۳۶۲ الف) رسائل فلسفی (المسائل القدسیة،
متشابهات القرآن، اجوبة المسائل). تصحیح و مقدمه
سید جلال‌الدین آشتیانی. قم: انتشارات اسلامی.

_____ (۱۳۶۲ ب) مبدأ و معاد. ترجمه احمد حسینی
الاردکانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

_____ (۱۳۶۳) مفاتیح الغیب. تصحیح محمد
خواجوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات
فرهنگی.

_____ (۱۳۶۶) تفسیر القرآن الحکیم. به کوشش محمد
خواجوی. قم: بیدار.

_____ (۱۳۷۵) مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین.
تصحیح حامد ناجی اصفهانی. تهران: حکمت.

_____ (۱۳۸۴) رساله سه اصل. مقدمه و تصحیح محمد
خواجوی. تهران: مولی.

_____ (۱۴۱۰ق) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة
العقلیة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

مولوی، جلال‌الدین محمد (بی‌تا) مثنوی معنوی.
به‌اهتمام و تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: مولی.

میبدی، حسین بن معین‌الدین (۱۴۱۱ق) دیوان امیر
المؤمنین (ع). محقق و مصحح مصطفی زمانی. قم:
دار نداء الإسلام للنشر.

هایدگر، مارتین (۱۳۸۷) هستی و زمان. ترجمه سیاوش
جمادی. تهران: ققنوس.

تربیت سمی مهلک است، به همراه داشته باشد.

منابع

قرآن کریم.

دیوان حافظ.

ابن عربی، محی‌الدین (۱۴۰۰ق) فصوص الحکم. مقدمه
ابوالاعلی عقیفی، بیروت: دار الکتب العربی.
ارسطو (۱۳۷۹) درباره نفس. ترجمه علیمیراد داودی.
تهران: حکمت.

برقی، زیبا و علیپور، احمد (۱۳۸۸) «بررسی رابطه
سلامت روان با باورهای مذهبی، منبع کنترل و
خوش بینی اساتید دانشگاه». فصلنامه معرفت در
دانشگاه اسلامی. سال ۱۳، شماره ۳.

بونزه، ماریو و آردیلا، روبن (۱۳۸۸) فلسفه روان‌شناسی
و نقد آن. ترجمه محمدجواد زارعان و همکاران.
قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

پیکانی، جلال (۱۳۹۲) «از اخلاق عامیانه تا فلسفه
اخلاق». دوفصلنامه متافیزیک، شماره ۱۶، صفحه
۱۲۹-۱۴۲.

_____ (۱۳۹۴) «اخلاق عامیانه و اخلاق دینی».
همایش ملی نسبت دین و اخلاق. دانشگاه پیام نور،
صفحه ۲۸۸۴-۲۸۷۱.

خراسانی، شرف‌الدین (۱۳۵۷) نخستین فیلسوفان یونان.
تهران: کتب جیبی.

رجبی، محمود (۱۳۸۶) انسان‌شناسی. قم: مؤسسه
آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

شبستری، محمود (۱۳۶۸) گلشن راز. با مقدمه، تصحیح
و توضیحات دکتر صمد موحد. تهران: زبان و
فرهنگ ایران.

شهرزوری، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۹) شرح حکمة
الاشراق. تصحیح حسین ضیایی تربتی. تهران:
مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

صادقی، محمدرضا؛ باقرزاده، رحیم و حق‌شناس،
محمدرضا (۱۳۸۹) «وضعیت نگرش مذهبی و
سلامت روان در دانشجویان». مجله دانشگاه علوم
پزشکی مازندان. شماره ۷۵.

لالاند، آندر (۱۳۷۷) فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه.
ترجمه غلامرضا وثیق. تهران: فردوسی.



پروفیسر شہناز گل خان
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ